

نقل قول‌ها در سخنرانی

خدای متشخص و نامتشخص

ایرج شهبازی

اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۰

نقل قول‌ها در سخنرانی

خدای متشخص و نامتشخص

ایرج شهبازی

اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۰

«هشام بن حکم و داوود جواربی، در رده‌بندی مربوط به تشبیه صرف مقام نخست را دارند. اینان خداوند را جسم، به معنی دقیق کلمه، می‌انگاشتند. در این میان داوود جواربی تا آنجا پیش رفته بود که غیر از ریش و اندام تناسلی، هر اندامی را برای خدا اثبات می‌کردند» (مقالهٔ بیتا ولایت‌دوست، در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۵، ص ۳۴۳).



شبانی که مولانا داستان او را به زیباترین شکل ممکن نقل کرده است، نمونهٔ عالی کسانی است که خدا را جسم می‌انگاشته‌اند:

دید موسی یک شبانی را به راه	کاو همی‌گفت: «ای گزینده اِله!
تو کجایی؟ تا شوم من چاکرت	چارُقت دوزم، کنم شانه سرت
جامه‌ات شویم، شپش‌هایت گُشم	شیر پیشت آورم، ای مُحْتَشَم!
دستکت بوسم، بمالم پایکت	وقت خواب آید، برویم جایکت
ای فدای تو همه بزهای من!	ای به یادت هیهی و هیهای من!

(مثنوی، د ۲/ ۱۷۲۴ - ۱۷۲۰)



حکیم نظامی گنجوی در *مخزن الاسرار*، بر این باور است که پیامبر اسلام، در شب معراج، با چشم سر خدا را دید:

آیت نوری که زوالش نبود	دید به چشمی که خیالش نبود
دیدنِ او بی عرض و جوهر است	کز عرض و جوهر از آن‌سوتر است
مطلق از آنجا که پسندیدنی است	دید خدا را و خدا دیدنی است
دیدنش از دیده نباید نهفت	کوری آن کس که به دیده نگفت
دید پیمبر نه به چشمی دگر	بلکه بدین چشم سر، این چشم سر

(کلیات نظامی گنجوی، ج ۱/ ص ۸)



حکیم فردوسی بر این باور است که خدا را نمی‌توان با چشم سر دید:

به بینندگان آفریننده را نبینی، مرنجان دو بیننده را

(شاهنامه، چاپ مسکو، ص ۱)



حکیم سنایی غزنوی نیز نگاهی تنزیهی به خدا دارد. از نظر او خدا موجودی بی‌چگونه (بلاکیف) است و ذات و افعال او فراتر از هر نوع کیفیتی است:

فعل او خارج از درون و برون ذات او برتر از چگونه و چون

(حديقة الحقيقة، چاپ مریم حسینی، بیت ۳۴)



آدمی می‌تواند تصویری مبهم از خدا داشته باشد و وجودش را احساس کند، ولی به هیچ روی نمی‌تواند او را آن‌گونه که هست، درک کند و درباره‌ی او سخن بگوید، درست مانند نابینایی که از وجود مادر خود اطمینان دارد، ولی هیچ تصویری از کمّ و کیف او ندارد:

داند اعمی که مادری دارد لیک چونی به وهم درنارد

(همان، بیت ۱۶۱)



اکنون که خدا فراتر از زمان و مکان و کمّ و کیف است، به آسانی می‌توان دریافت که حتی اشاره کردن به او و سخن گفتن درباره‌ی او نیز روا نیست:

عارفان چون دم از قدیم زنند های و هو را میان دو نیم زنند

(همان، بیت ۵۸)



همه تصورات ما در مورد خدا بافته های وهم ما و آفریده های ذهن ما هستند و خدا فراتر از همه آنهاست:

آنچه نزد تو بیش از آن ره نیست غایتِ وهمِ توست، الله نیست

(همان، بیت ۱۶۶)



استاد خلیفه عبدالحکیم می گوید: «خدایی مطلقاً متعالی نمی تواند دارای شخصیت باشد ... تعالی مطلق یا به پراماتما و برهمن ودانتایی می انجامد، یا به احدِ لایوصف افلوطین یا به لا یُعَرَف (شناخت ناپذیر) هربرت اسپنسر ... خدایی که مطلقاً ورای همه آن چیزهایی باشد که ما از شخصیت انسانی می فهمیم، مجهولی است محض که انسان می تواند فقط بیهوده به آن خیره شود» (عرفان مولوی، ص ۱۴۲).



اگر درباره خدا سخن بگوییم، بیم تشبیه می رود، و چنانچه خاموش بنشینیم، در خطر تعطیل می افتیم. حکیم سنایی غزنوی، در مواجهه با این تنگنای اندیشه سوز است که می گوید:

هست در وصف او به وقت دلیل نطق تشبیه و خامشی تعطیل

(همان، بیت ۳۰)



مولانا هم در دو بیت زیر به خوبی به این مشکل روان سوز اشاره کرده است؛ نه می شود از خدا سخن گفت؛ چرا که خوف در غلتیدن در ورطه تشبیه وجود دارد و نه می توان خاموش ماند؛ چرا که بیم فروافتادن در چاه تعطیل وجود دارد:

بحری است از ما دور نه، ظاهر نه و مستور نه هم دم زدن دستور نه، هم کفر از او خاموش شدن
گفتن از او تشبیه شد، خاموشی ات تعطیل شد این درد بی درمان بود، فرج کنا یا ذا المن!

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۱۸۰۸)



ابن عربی بر این باور است که اعتقاد به تنزیه، خدا را مقید می‌کند و باور به تشبیه خدا را محدود می‌سازد؛ بنابراین درست آن است که بین تشبیه و تنزیه جمع کنیم تا به این ترتیب هم خدا را از آفات و عوارض نظریه تشبیه مبرا کنیم و هم در دام تنزیه افراطی نیفتیم:

فان قلت بالتنزیه کنت مقیداً	و ان قلت بالتشبیہ کنت محدداً
و ان قلت بالامرین کنت مسدداً	و کنت اماماً فی المعارف سیداً
فمن قال بالاشفاع کان مشرکاً	و من قال بالافراد کان موحداً
فایاک و التشبیہ ان کنت ثانیاً	و ایاک و التنزیه ان کنت مفرداً

(ابن عربی، ص ۲۸۶)



دکتر محسن جهانگیری درباره وحدت وجود از نظر ابن عربی چنین می‌نویسد: «ابن عربی چنین می‌بیند و چنین می‌داند که حقیقت وجود اصل است، منشأ جمیع آثار است، بالذات طارد عدم است، خیر محض است، واحد است به وحدت شخصی نه وحدت سنخی، وحدت ذاتی نه وحدت عددی. لا بشرط است از جمیع شروط حتی شرط اطلاق، مطلق است از جمیع قیود حتی قید اطلاق، بر آن قیاس که علمای علوم عقلی درباره کلی طبیعی گفته‌اند، و همان‌طور که وجود واحد است، موجود یعنی قائم به ذات که واجد حقیقت وجود است، از باب «وجدان الشئ نفسه» نیز واحد است. حقیقت وجود و موجود به معنای مذکور عبارت از حق تعالی است که وجود صرف و خالص و واجب، خیر محض و لا بشرط و مطلق از همه شروط و قیود است، مبدأ و منشأ جمیع آثار است؛ پس در دار هستی تنها یک حقیقت و یک وجود و یک موجود راستین است و او حق است؛ بنابراین درست است که «لا وجود الا الله و لا موجود الا الله»؛ یعنی که جز حق وجود صرف و موجود راستین نیست. در نهایت این حقیقت بحث و این حق واحد را شئون و اطوار و تجلیات و تعینات و ظهوراتی است که در موطن علم در ملابس اسما و اعیان ثابته، در مرحله ذهن در مجالی اذهان و در مرتبه خارج در مظاهر اعیان و موجودات خارجی ظهور می‌یابد و در نتیجه این ظهور و تجلی و تعین و تطور، کثرت پیدا می‌شود و عالم پدیدار می‌گردد؛

پس هم حق است هم خلق، هم ظاهر متحقق است و هم مظاهر، هم وحدت درست است و هم کثرت، منتها وجود حق، ذات وجود و وجود راستین است، وجود خلق تجلیات و ظهورات آن؛ که در اینجا خلق به معنی تجلی و ظهور است. ظاهر واحد است مظاهر کثیر، وحدت در ذات و حقیقت وجود است، کثرت در مجالی و مظاهر آن» (ابن عربی، صص ۲۶۵-۲۶۴).



ابن عربی در فتوحات مکیه درباره فرق میان «اهل الله» و «اهل نظر» می گوید: صاحب عقل می خواند: «و فی کل شیء له آیه // تدل علی انه واحد» و صاحب تجلی می سراید: «و فی کل شیء له آیه // تدل علی انه عینه» (فتوحات مکیه، ج ۱، باب ۵۰، ص ۲۷۲).



ابن عربی: «فان الله هو الوجود و الموجود و هو المعبود فی کل معبود و فی کل شیء و هو وجود کل شیء» (همان، ج ۱، ص ۴۷۵).



ابن عربی: «فسبحان من اظهر الاشياء و هو عینها» (همان، ج ۲، ص ۴۵۹).



استاد جلال الدین همایی درباره وحدت وجود می نویسد: «وحدت موجود عرفا و صوفیه که از بعضی جهات با مسأله «اشتراک معنوی وجود» فلاسفه مرتبط می شود، این است که مفهوم هستی یک مصداق بیشتر ندارد و در سر تا پای عالم یک موجود بیشتر نیست. که در آئینه های رنگارنگ ماهیات و تعینات و مظاهر مختلف جلوه گر و نمودار شده است و هر چه جز یکی ببینند و توهم کنند، از قبیل دویینی و چشم احوال است ... و همان موجود واحد حق است که به ظهور نورانی در پیکر عالم وجود سریان دارد: «حق جمله جهان است و جهان جمله بدن»، به طوری که هیچ موجودی از جلوه و ظهور او خالی نیست و آن موجود هم از عالم مشهود بیرون نیست ... همه نزاع ها و قیل و قال ها و جنگ و جدال های علمی و مذهبی عرفا و متشرعان بر سر یک کلمه «از» است، که

بگوییم: «عالم همه اوست» یا بگوییم: «عالم همه از اوست». عارف و صوفی جمله اول را و اهل نظر جمله دوم را می گویند» (مولوی نامه، صص ۲۰۵-۲۰۶).



تمثیل موم در منطق الطیر عطار که می توان از آن برای تبیین وحدت وجود استفاده کرد:

گفت آن دیوانه را مردی عزیز:	«چیست عالم؟ شرح ده، این مایه چیز».
گفت: «هست این عالم پُر نام و ننگ	هم چو نَخْلی بسته از صد گونه رنگ
گر، به دست، این نخل می مالد یکی	آن همه یک موم گردد بی شکی
چون همه موم است و چیزی نیز نیست	رو که چندان رنگ جز یک چیز نیست
چون یکی باشد همه بُود دُوی	نه منی برخیزد این جا، نه تُوی».

(منطق الطیر، ص ۴۰۳)



ویلیام جیمز: «آیین یک بُنی تعطیل اخلاقیات است» (عرفان مولوی، از دکتر خلیفه عبدالحکیم، ص ۱۷۶)



از نظر مولوی، برای کسانی که مست تصویر و خیال اند، ناگزیر باید از خدای متشخص انسان وار سخن گفت و او را چونان موجودی انسان گونه معرفی کرد:

«أذْكُرُوا اللَّهَ» شاه ما دستور داد	اندر آتش دید ما را نور داد
گفت: اگر چه پاکم از ذکر شما	نیست لایق مر مرا تصویرها،
لیک هرگز مستِ تصویر و خیال	دریابد ذات ما را بی مثال

(مثنوی، د ۱۷۱۷/۲ - ۱۷۱۵)



برای کسانی که نیروی تجرید و انتزاع و تعقلِ بالایی ندارند و اهل مکاشفات عرفانی عمیق هم نیستند، باید تصویری از خدا ارائه کرد که برای آنها قابل درک و فهم باشد:

تشبیه ندارد او، وز لطف روا دارد زیرا که همی داند ضعفِ نظرِ ما را

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۷۶)



برای تقریب به فهم عوام چاره‌ای از تشبیه نیست، ولی این کار هم خطرات خودش را دارد و باعث بدفهمی درمورد خدا می‌شود:

ای روح از شراب تو مست ابد شده	وی خاک در کف تو شده زرّ ده‌دهی
وصف تو بی مثال نیاید به فهم عام	و افزاید از مثال، خیالِ مشبّهی
از شوق، عاشقی اگر صورتی نهد	آلایشی نیابد بحر منزّهی
گر نسبتی کنند به نعل آن هلال را	ز آن راژ شاعران نفتد ماه از مهی

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۲۹۸۱)



به نظر مولانا اگر در قرآن خدا سمیع خوانده شده است، برای این است که مردم دست از سخنان نادرست بردارند و علتِ بصیر خوانده شدن خدا این است که مردم خدا را ناظر احوال خود بدانند و از انجام کارهای ناروا بپرهیزند، و گرنه به هیچ وجه نسبت دادن این قبیل صفات به خدا درست نیست:

از پی آن گفت حق خود را «بصیر»	که بُود دیدِ وی‌ات هر دم نذیر
از پی آن گفت حق خود را «سمیع»	تا ببندی لب ز گفتارِ شَنِیع
از پی آن گفت حق خود را «علیم»	تا نیندیشی فسادِ تو ز بیم
نیست اینها بر خدا اسمِ عَلم	که سیه کافور دارد نام هم
اسم مشتقّ است و اوصاف قدیم	نه مثالِ عِلّتِ اولی سَقیم

(مثنوی، د ۲۱۹/۴ - ۲۱۵)



مولانا توحید تشبیهی را به هیچ روی نمی‌پذیرد و صریحاً از طرفداران آن انتقاد می‌کند:

ذکرِ جسمانه خیال ناقص است	وصفِ شاهانه از آنها خالص است
شاه را گوید کسی: «جولاه نیست».	این چه مدح است؟ این مگر آگاه نیست!

(مثنوی، د ۲ / ۱۷۱۹ - ۱۷۱۸)



مولانا داستان موسی و شبان را برای نقدِ نظریه تشبیه سروده است؛ به همین جهت او از زبان حضرت موسی، خطاب به شبان، به برخی از مشکلات این نظریه اشاره کرده است:

با که می‌گویی تو این؟ با عَمّ و خال؟	جسم و حاجت در صفات ذو الجلال؟!
شیر او نوشد که در نشو و نماست	چارُق او پوشد که او محتاجِ پاست
دست و پا در حق ما استایش است	در حقِ پاکِ حق آرایش است
«لَمْ یَلِدْ، لَمْ یُولَدْ» او را لایق است	والد و مولود را او خالق است
هرچه جسم آمد، ولادت وصف اوست	هر چه مولود است او زین سوی جوست
ز آن که از کون و فساد است و مهین	حادث است و مُحَدِّثی خواهد یقین

(مثنوی، د ۲ / ۱۷۴۰ - ۱۷۳۵)



مولانا در پایان داستان موسی و شبان از منظری کاملاً تنزیهی به مسأله نگاه می‌کند و صریحاً می‌گوید که خدا به کلی فراتر از اشارات و سخنان بشر است و آن‌گاه که پرده برافتد، معلوم می‌شود عالی‌ترین ستایش‌ها و ثنای‌های بزرگترین موحدان هم تفاوتی با سخنان کفرآلود آن شبان ساده‌دل ندارد:

هان و هان گر حمد گویی گر سپاس	همچو نافرجام آن چوپان شناس!
حمد تو نسبت بدان گر بهتر است	لیک آن نسبت به حق هم ابتر است

چند گویی، چون غطا برداشتند	کاین نبوده است آنکه می‌پنداشتند
این قبول ذکر تو از رحمت است	چون نمازِ مُسْتَحَاضِه رُخْصَت است
با نماز او بیالوده است خون	ذکر تو آلوده تشبیه و چون
خون پلید است و به آبی می‌رود	لیک باطن را نجاست ها بُود،
کآن به غیرِ آبِ لطفِ کردگار	کم نگردد از درونِ مردِ کار
در سجودت کاش رو گردانی	معنی «سُبْحَانَ رَبِّی» دانی

(مثنوی، د ۲ / ۱۸۰۱ - ۱۷۹۴)



مولانا در همین داستان، از زبان خدا، به این نکته اشاره می‌کند که هر کسی تصویری ویژه از خدا در ذهن دارد و به شیوه‌ای خاص با خدا ارتباط برقرار می‌کند، ولی خدا از هر چه که درباره او می‌گویند، کاملاً مبرا است و نباید گمان کرد کسی می‌توان خدا را آن‌گونه که هست، بشناسد:

هر کسی را سیرتی بنهادهام	هر کسی را اصطلاحی داده‌ام
در حقِ او مدح و در حقِ تو دَم	در حقِ او شهد و در حقِ تو سَم
ما بَری از پاک و ناپاکی همه	از گران‌جانی و چالاکی همه

(مثنوی، د ۲ / ۱۷۵۵ - ۱۷۵۳)



مولانا در دیباچهٔ منشور دفتر سوم مثنوی که به زبان عربی است، باز بر این نکته تأکید می‌کند که خدا از تشبیه مشبّهان پاک و منزّه است: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَنْ أَقَاوِيلِ الْمُلْحِدِينَ وَ شِرْكَ الْمُشْرِكِينَ وَ تَقْصِصِ النَّاقِصِينَ وَ تَشْبِیْهِ الْمُشَبَّهِينَ وَ سُوءِ أَوْهَامِ الْمُتَفَكِّرِينَ وَ كَيْفِیَّاتِ الْمُتَوَهِّمِينَ».



خدا بی‌صورت است و صورت‌ها بنده اویند؛ تاز صورت‌ها و تصویرها نگذریم، او را نمی‌یابیم:

ظَن مَبَرِ صورت، به تشبیهش مجوا!	چون صُور بنده است، بر یزدان مگو!
کز تَفَكُّر جز صُور نآید به پیش	در تَضَرُّع جوی و در اِفْنای خویش
صورتی کآن بی تو زاید در تو، به	ور ز غیر صورتت نَبُود فِرِه

(مثنوی، د ۶ / ۳۷۵۰ - ۳۷۴۸)



هم اهل تشبیه و هم اهل توحید در برابر خدای بی صورتِ صورت آفرین سرگردان اند:

هم مُشَبَّه، هم مُوَحِّد خیره سر	از تو ای بی نقش با چندین صُور
گه مُوَحِّد را صُور ره می زند	گه مُشَبَّه را مُوَحِّد می کند
یا صَغِيرَ السِّنِّ، یا رَطْبَ الْبَدَنِ!	گه تو را گوید ز مستی بُوَالْحَسَنِ
از پی تَنْزِيهِ جانان می کند	گاه نقشِ خویش ویران می کند

(مثنوی، د ۲ / ۶۰ - ۵۷)